

نقش روشن فکران در گذار به دموکراسی

رامین جهاننگلو

وقایع اتفاقیه، ۸۳/۳/۳۱

چکیده: آقای جهاننگلو در سمینار «گذار به دموکراسی» از ارتباط میان روشن‌فکری و دموکراسی سخن گفته است. به نظر وی وظیفه روشن‌فکری نقد فلسفی سیاست و یافتن مبنای فلسفی جدیدی برای تمرین دموکراسی است. او معتقد است که روشن‌فکر تنها با دو سؤال اول کانت، یعنی «چه می‌توانم بدانم» و «چه عملی باید انجام دهم» سروکار دارد، ولی با پرسش سوم کانت، یعنی «به چه چیزی باید امیدوار باشم» کاری ندارد.

وقتی در مورد رابطه روشن‌فکری و دموکراسی صحبت می‌کنید طبیعی است که درباره دو مفهوم مرکزی و محوری مدرنیته سخن می‌گویید و اگر بپذیریم که دموکراسی مدرن بنا به تعریف و بنا به اصول، گذر از آن چیزی است که ما در فلسفه سیاسی به آن منطلق الاهی - سیاسی می‌گوییم؛ یعنی به قلمرو سیاسی خودمختاری یا خودمختاری سیاست، روشن‌فکر شخصیتی است که به جامعه عقل محور تعلق دارد، نه به جامعه کیهان محور و خدامحور. عقل محور؛ یعنی جامعه‌ای که در آن دانش و شناخت تنها دینی و الهیاتی نیست، بلکه عقلانی و عقل گراست. روشن‌فکر در واقع کسی است که باید قدرت تفکیک بین امور را داشته باشد. به همین دلیل، نماینده فلسفی عقل انتقادی در جامعه‌اش محسوب می‌شود. عقل یا اندیشه انتقادی آن هم به معنای فقط نقد کردن یا ایراد گرفتن نیست. وقتی ما درباره کریتیک (critic) صحبت می‌کنیم به معنای سنجش، سنجیدن و تفکیک کردن است. در مورد واژه نقد (critic)

که فیلسوفی مانند کانت نیز خیلی به آن اشاره می‌کند، باید به ریشه یونانی‌اش یعنی کرینیم توجه کنیم که به معنای تفکیک کردن است، ولی در همین واژه کریپتیک از همین ریشه، کلمه بحران (crisis) را هم داریم که نشان می‌دهد هر روشن‌فکری که دارای عقل انتقادی است ایجادکننده بحران هم هست. ایجاد بحران در مفاهیم، در معیارهای اجتماعی و در هنجارها، راه را برای گفت‌وگوی دموکراتیک و تمرین فلسفی دموکراسی هموار می‌کند. آگاهی روشن‌فکر است که این بحران را ایجاد می‌کند؛ به نوعی جدید می‌اندیشد و به معنای واقعی کلمه دگراندیش باشد؛ یعنی دقیقاً چون روشن‌فکر دگراندیش است و می‌تواند دگربودگی یا غیریت را در مرکز اندیشه خودش قرار دهد، قابلیت ایجاد بحران را دارد. البته ایجاد بحران در اینجا به معنای ایجاد هرج و مرج نیست. روشن‌فکر هرج و مرج پدید نمی‌آورد. لمپن‌ها اصولاً هرج و مرج ایجاد می‌کنند. بحرانی که روشن‌فکر پدید می‌آورد یک بحران گفت‌وگویی است که مبنای اصلی آن همین دموکراسی است؛ یعنی پروژه روشن‌فکری بنا به تعریف، پروژه نقد عقل سیاسی است. وقتی نقد عقل سیاسی می‌کنید، نقد نهادها و نیز نقد مفاهیم را می‌کنید و این‌که این ساختار سیاست در چه منطقی قرار گرفته است. آیا هنوز در منطبق‌الاهی - سیاسی قرار دارد یا در منطق خودمختاری است؟ یعنی بکشیم تا حدود معرفت‌شناختی عقل سیاسی را تعیین کنیم. به نظر من پروژه روشن‌فکری پاسخ به دو پرسش اول کانت است؛ اگر کسانی که کانت را خوانده باشند، یعنی «چه می‌توانم بدانم» و «چه عملی باید انجام بدهم». این دو پرسش اول فلسفه کانت است، ولی پاسخ به پرسش سوم نیست؛ یعنی به چه چیزی باید امیدوار باشم؟ این پاسخ سوم در حوزه و قلمرو دین مطرح می‌شود. مسئله روشن‌فکری امید دادن به آدم‌ها نیست، بلکه معرفت‌شناختی و تعیین حدود معرفت‌شناسی عقل سیاسی است. برخلاف، ایدئولوژی اصلاً نمی‌خواهد به کسی امید بدهد. مسئله روشن‌فکری در مورد آخرت انسان‌ها نیست. مسئله‌اش مسئله نقد عقل سیاسی است. نقد عقل سیاسی یعنی چه؟ یعنی ایجاد سیاست نقدی که بر مبنای آن بتوانیم نقد سیاست را پایه‌گذاری کنیم و این نقد سیاسی است که روشن‌فکری را در مرکز مدرنیته فلسفی قرار می‌دهد. همان‌طور که گفتیم هم دموکراسی و هم روشن‌فکری هر دو، دو مقوله کلیدی مدرنیته هستند. در جهان امروز که سیاست در هر ساحتی از جمله تلویزیون یا روزنامه، در خطر جهل، خشونت و خطر لمپنیزیم فرهنگی و اجتماعی به سر می‌برد، به نظر من وظیفه روشن‌فکری نقد فلسفی از سیاست و یافتن مبنای فلسفی جدیدی برای تمرین

دموکراسی است. از آنجایی که روشن فکری بنا به تعریف خودش یک تمرین گفت و گویی است و کنش دموکراتیک را در جهت طرح عقل در حوزه عمومی مطرح می کند، بنابراین می توان گفت فعالیت روشن فکری خودش همواره با یک اخلاق دموکراسی همراه است. شما نمی توانید روشن فکر باشید و اخلاق دموکراتیک نداشته باشید؛ یعنی اخلاق گفت و گویی را نداشته باشید. امکان توسعه دموکراسی در فضای جامعه مدنی از امکان رشد و مستحکم شدن آن در چارچوب قدرت و دولت به مراتب بیشتر است. به همین دلیل، نقش روشن فکری در جامعه مدنی است نه در دولت. جوهر سیاسی دموکراسی از هر گونه شخصیت سیاسی جداست؛ یعنی دموکراسی در ضمن این که به همه تعلق دارد، به هیچ کس تعلق ندارد. دموکراسی فضای خالی قدرت است و این فضا توسط هیچ کس و هیچ گروه به طور کامل پر نمی شود. این فضای خالی دموکراسی به نظر من تجلی همان اخلاق دموکراتیک است که روشن فکر یا روشن فکر شهروندی در شکل دادن به آن سهیم است. هدف روشن فکر شهروند به نظر من ایجاد یک حرکت افقی در جامعه است؛ نه قرار گرفتن در حرکت از بالا به پایین که دولت یا نظام دارند، یعنی در واقع مبارزه روشن فکری برای حقیقت و زندگی، در حقیقت خودش نوعی حرکت افقی است که در سطح اجتماع و در برابر حرکت عمودی، میان دولت و شهروندان صورت می گیرد. این روشن فکرانی که به نظر من روشن فکری موج چهارم هستند که دیگر سنت گرا هم نیستند، بلکه میراثی می اندیشند؛ به جای این که سنتی بیندیشند. این نگرش میراثی در مقابل نگرش سنتی، به نظر من به این معناست که قادر است دموکراسی را به گونه ای عرضه کند که به مانند یک پروژه سیاسی به منزله میراث و دست آورد جهانی و بشری در مورد آن بیندیشیم. روشن فکر شهروند که در موج چهارم است، در مورد میراث جهانی می اندیشد؛ چون می کوشد ایرانی بودن در جهان امروز را توصیف کند. مسئله چنین روشن فکر شهروندی، مسئله مدرن در قالب سنت نیست یا سنتی بودن در قالب مدرنیته نیست، بلکه مسئله آن مسئله هم عصر بودن است؛ یعنی آگاهی و تعادل داشتن نسبت به زمانه خودش. برای این، باید چند ویژگی داشت که من بحث را روی این ویژگی ها تمام می کنم.

این ویژگی ها چه هستند؟ طبیعتاً اجتناب از ایدئولوژی آموزشی و تفکرات اتوپیایی است. بی اعتمادی به هرگونه تفکر تک پندار است. ضرورت ایجاد گفت و گوی انتقادی میان تمام لایه های مختلفی است که ما در جامعه ایران با آن زندگی می کنیم. ایجاد یک زندگی

گفت‌وگویی، با مدرنیته جهانی شده است. تأکید و لازمه عقل انتقادی در کنار عقل ابزاری است و همان‌طور که گفتم شرکت عقل در حوزه عمومی است و بالاخره نپذیرفتن هرگونه نظم و حقیقتی که به صورت پیشینه به شما داده شود.

● اشاره

۱. آقای جهاننگلو تعارضی جدی میان تعهد و سرسپردگی دینی و روشن‌فکری ایجاد می‌کند. به نظر وی «روشن‌فکر شخصیتی است که متعلق به جامعه عقل‌محور است، نه کیهان‌محور، نه خدا‌محور». البته ایشان حق دارد برای خود هر تعریفی را به واژه‌ها بدهد، ولی نمی‌تواند انتظار داشته باشد این تعریف مورد قبول عام قرار گیرد. حتی اگر «عقل‌محوری» را محور تعریف روشن‌فکری تلقی کنیم، لزومی ندارد که پیشاپیش میان «عقل‌محوری» و «خدا‌محوری» تعارض بیفکنیم. عقلانیت نه تنها تعارضی با خدا‌محوری ندارد که به نظر بنده با آن ملازمت دارد؛ زیرا در منطق عقل، عقل است که می‌تواند حضور خداوند را در همه هستی دریابد؛ عقل است که می‌تواند موجودات جهان را نشانه‌ها و آیات خداوند ببیند و در برابر آن جهل و نادانی است که به شیطان راه می‌برد. در منطق دین نیز، عقل هیچ‌گاه مطیع شیطان نمی‌شود و همواره به خدا دعوت می‌کند. البته در مدرنیته، نام توهمات و سواس‌گونه و شک‌گرایانه را عقلانیت گذاشتند و آن‌را با دین و خدا در تعارض یا دست‌کم بیگانه یافتند، و گرنه عقل چگونه می‌تواند در دوری از خدا به سر برد و با او کاری نداشته باشد.

عقل انتقادی کانتی هم آن‌گونه که آقای جهاننگلو تفسیر می‌کند نیست. درست است که در عقلانیت انتقادی بنیادهای عقل نظر (آن روزگار)، مورد هجوم قرار می‌گیرد، در همان حال به دنبال مبنایی دیگر برای راهیابی به خدا می‌گردد و این عقلانیتی است که کانت را در چمبیره خود دارد و بالاخره به گونه‌ای او را به خدا می‌رساند. عقل ذاتاً موجودی رحمانی است که هرگونه او را از خدا جدا کنید، راه دیگری برای بازگشت به او پیدا می‌کند.

۲. به دلیل آنچه ذکر شد، محدودسازی پروژه روشن‌فکری در دو پرسش اولیه کانت نیز درست نیست و باید پرسش سوم را نیز به آن افزود. چنان که خود کانت، به عنوان یک فیلسوف روشن‌فکر به آن پرداخت. پرسش دوم، یعنی «چه عملی باید انجام دهم»، زمانی پاسخی کامل می‌یابد که به پرسش سوم نیز پاسخی در خور داده شود. برای عمل نیاز به آرمان و امید است. امید به دست‌یابی به آرمان‌ها عامل حرکت انسان است و بدون آن هیچ عملی صورت نمی‌پذیرد. بنابراین، اگر دین پاسخ‌گوی پرسش سوم است، پس پروژه روشن‌فکری بدون دین به اتمام نمی‌رسد.

همچنین آقای جهاننگلو می‌گوید: «مبارزه روشن‌فکری برای حقانیت و زندگی» است.

بازتاب اندیشه ۵۱
نقش
روشن‌فکران
در گذار به
دموکراسی

اگر چنین است، چگونه می‌توان برای زندگی مبارزه کرد و امید نداشت؟ چگونه می‌توان گفت پروژه روشن‌فکری بدون تعیین این‌که «به چه چیزی باید امیدوار باشیم» به پایان رسیده است؟ این تناقض در سخنان آقای جهاننگلو وجود دارد. وی از سویی می‌خواهد به پرسشی که پاسخ آن روشن‌فکر را به آستانه دین می‌رساند، یعنی مسئله امید، پاسخ ندهد، از سوی دیگر نمی‌تواند به اقتضائات روشن‌فکری، که از جمله آنها تعهد به حقیقت و زندگی است و لازمه آن داشتن امید و آرمان است، پای‌بند نباشد.

۳. آقای جهاننگلو روشن‌فکر را نقاد وضع موجود و بحران‌آفرین معرفی می‌کند. این سخن به یک معنا درست است و به یک معنا نادرست. نقاد بودن، یکی از ویژگی‌های بارز روشن‌فکر است؛ زیرا اولاً، جامعه بشری در تحول دائمی است. در بهترین وضع، این تحول رو به تکامل دارد. ثانیاً، روشن‌فکر پیشرو و پیشاهنگ است. ثالثاً، او دارای آگاهی است. روشن‌فکر چشم‌بینای جامعه خود است و باید افق‌های دوردست را ببیند و برای جامعه‌اش وضع مطلوب را ترسیم کند. بنابراین، وظیفه روشن‌فکر این است که همواره چشم‌اندازهایی بهتر از وضع موجود عرضه کند و راه دست‌یابی به آن را نیز ارائه دهد. نتیجه چنین چیزی نقاد بودن نسبت به وضع موجود است، ولی لازمه نقاد بودن، بحران‌آفرینی نیست. روشن‌فکر تنها تعهد علمی ندارد یعنی وظیفه او تنها آگاهی‌بخشی و ترسیم وضع مطلوب و نقد وضع موجود نیست، بلکه وظیفه عملی هم دارد. او نسبت به جامعه‌اش تعهد دارد تا آن را متحول سازد. برای این کار نیز ممکن است گاهی بحران‌آفرینی لازم باشد و گاهی لازم نباشد. وی باید اصلاح‌طلب باشد، ولی اصلاح‌طلبی همواره معنای تخریب‌گری ندارد. چنان‌که همواره معنای انقلاب ندارد. اصلاحات می‌تواند بنیادی و بنیادبرافکن باشد؛ می‌تواند روینایی باشد، ممکن است ساختاری باشد، ممکن است ایدئولوژیک و محتوایی باشد. همه صورت‌های گوناگون تحول، می‌تواند در دستور کار روشن‌فکر قرار گیرد. بستگی دارد کدام صورت مفیدتر به شرایط موجود جامعه است. بنابراین، هیچ الزامی برای آفریدن بحران در مفاهیم، معیارها و هنجارهای اخلاقی ندارد، گو این‌که در تحول و بهبود آنها الزام دارد. مگر این‌که جناب جهاننگلو هر تحولی در مفاهیم و ارزش‌ها و هنجارها و معیارها را بحران‌آفرینی بدانند!

۴. محور اصلی بحث آقای جهاننگلو رابطه روشن‌فکران با دموکراسی است. در نظر ایشان «وظیفه روشن‌فکری نقد فلسفی از سیاست و یافتن مبنای فلسفی جدیدی برای تمرین دموکراسی است». نقد فلسفی سیاست، وظیفه روشن‌فکر است، ولی معلوم نیست چرا باید روشنفکر سرسپرده دموکراسی، که یک شکل از سیاست‌ورزی است باشد. آیا روشن‌فکر وظیفه ندارد در مورد شکل‌های مختلف سیاست‌ورزی تأمل کند و نقادی داشته باشد؟ آیا ممکن نیست شکل‌های پیشرفته‌تری از دموکراسی کشف یا اختراع شود؟ البته این کاری است که تحقق آن به دست خود روشن‌فکران است. در اینجا نمی‌خواهیم بگویم

که حتماً چنین چیزی کشف خواهد شد، ولی نمی‌توان احتمال و امکان آن را انکار کرد. بنابراین، محدود ساختن تعریف وظیفه روشن‌فکری به ماندن در پروژه دموکراسی کار غیر علمی است.

۵. در باب مسئله هم‌عصر بودن نیز یادآوری این نکته مفید است که، هم‌عصر بودن غیر از هم‌گون بودن است و با آن ملازمتی ندارد. هم‌عصر بودن همان است که امیر المؤمنین علیؑ فرمود: «فرزند زمان خویشتن باش»، ولی هم‌گون بودن تقلید نکوهیده‌ای است که متأسفانه دامان بسیاری از روشن‌فکران جهان سوم را گرفته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۵۱

۴۶

نقش
روشن‌فکران
در گذار به
دموکراسی